

تبیین مفهوم عدالت زبانی در رسانه

نوشته

عبدالله بیچارنلو*

چکیده

در این مقاله ضمن طرح مسئله نقض اخلاق حرفه‌ای در رسانه‌ها، به کارگیری ناعادلانه زبان در رسانه‌ها، منشأ و زمینه‌ساز این مسئله دانسته شده است. در ادامه با اشاره به دانش زبان‌شناسی انتقادی و تمرکز این دانش بر کاربرد زبان در متون گوناگون، برخی تعاریف زبان از دید زبان‌شناسان تبیین شده است. نگارنده با تشریح کارکردهای گوناگون زبان و نیز رسانه، چگونگی کاربرد زبان در رسانه را برای بازنمایی واقعیات تبیین کرده است. تبعیض زبانی در رسانه‌ها، مفهومی است که در مقابل عدالت زبانی در رسانه‌ها در این مقاله مورد بحث قرار گرفته و با ذکر مثال‌های متعدد از متون رسانه‌ای، به کارگیری زبان تبعیض در رسانه‌ها از جمله تبعیض جنسیتی و قومیتی بررسی شده است. همچنین ارتباطات رسانه‌ای اقناع‌گرایانه، به مثابه نوعی از به کارگیری عدالت زبانی در رسانه تشریح شده است.

کلید واژه: زبان، رسانه، بازنمایی، عدالت زبانی و تبعیض زبانی.

مقدمه

همواره مباحث زیادی در خصوص رعایت نشدن اخلاق حرفه‌ای در رسانه‌ها — که گاهی از آن با عنوان «اخلاق رسانه‌ای» نیز یاد می‌شود — یا پوشش سوگیرانه برخی موضوع‌ها و رویدادها توسط رسانه‌های گوناگون یا انواع دخل و تصرف رسانه‌ها در پرداختن به موضوع‌های مربوط به یک دین یا پیروان آن، کشور، قومیت، جنس، و ... طرح می‌شوند. ریشه همه این مباحث را می‌توان در چگونگی به کارگیری زبان در رسانه جست‌وجو کرد؛ موضوعی که مورد تمرکز

* دانشجوی دکتری مدیریت رسانه دانشگاه تهران bicharanlou@yahoo.com

شاخه‌های گوناگونی از زبان‌شناسی، به‌ویژه زبان‌شناسی انتقادی یا تحلیل گفتمان انتقادی و زبان‌شناسی اجتماعی یا جامعه‌شناسی زبان بوده است.

جامعه‌شناسی زبان، نام شاخه علمی [نسبتاً] تازه‌ای است که از محل تلاقی زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی جوانه زده است. زبان‌شناسی، زبان را به مثابه یک نظام، فارغ از گروه یا جامعه‌ای که آن را به کار می‌گیرد، مطالعه می‌کند، ولی وقتی زبان در ارتباط با جامعه زبانی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، یعنی به مثابه ابزار ارتباط بین افراد اجتماع مطرح باشد، بررسی آن در حوزه شاخه علمی دیگری قرار می‌گیرد که به آن «جامعه‌شناسی زبان» گفته می‌شود (باطنی، الف، ۱۳۸۵: ۷-۳۶).

زبان‌شناسی انتقادی

زبان‌شناسی انتقادی از شاخه‌های بسیار کاربردی زبان‌شناسی است که محققان ارتباطات از آن بیشتر با عنوان تحلیل گفتمان انتقادی یاد می‌کنند. «به‌طور کلی، زبان‌شناسی انتقادی، از فرایندهای اجتماعی در جوامع گوناگون، پرده‌برداری و رازگشایی می‌کند تا سازوکارهای استثمار (manipulation)، تبعیض (discrimination)، عوام‌فریبی (demagogy) و پروپاگاندا را آشکار و شفاف سازد (مرحله تشخیص). در گام دوم، باید حداکثر شاخص‌ها، داده‌ها و دانش مربوط به کل بافت این فرایندها بررسی شود تا ما را قادر به تفسیر و درک این موضوع سازد که چگونه و چرا به شیوه‌های معینی ساخت پیدا می‌کند (این موضوع، البته کاری بین‌رشته‌ای است). سرانجام، در صورت امکان، گام‌های عملی و سیاسی باید به وسیله گروهی از کارشناسان، محققان زمینه‌های دیگر و مردم که بیشترین نقش را دارند، برداشته شود. پیشرفت پایدار در هر زمینه زندگی، تنها هنگامی رخ می‌دهد که مردم، امور خودشان را به دست گیرند (لباو، ۱۹۸۲). از این رو، زبان، تنها در دستان صاحبان قدرت، قدرتمند می‌شود؛ زبان، به‌طور ذاتی قدرت‌مند نیست. حتی گاهی یک زبان خاص، نماد یک گروه یا فرد صاحب‌قدرت می‌شود [مانند آلمان در اوایل دهه ۱۹۴۰] و جنگ‌ها برای تغییر وضعیت یک زبان، نماد جنگ‌های قدرت به شمار می‌روند (Wodak et al. 1986; Vandijk and Quasthoff- Hartman, 1989). به‌طور طبیعی، در دیگر حوزه‌های علمی نیز به بسیاری از موضوع‌های مورد بحث در زبان‌شناسی انتقادی پرداخته می‌شود، به‌طور مثال در جامعه‌شناسی، مطالعات ارتباطی، علوم سیاسی، روان‌شناسی اجتماعی و ...؛ اما اغلب از کارکرد و جایگاه زبان در این حوزه‌های مطالعاتی، غفلت شده است. اگرچه رابطه بین زبان و قدرت یا زبان و سیاست، پیشینه طولانی دارد (علم بلاغت و سبک‌شناسی)، رویکرد دقیق و باریک‌بینانه ناشی از دیدگاه انتقادی (زبان‌شناسی انتقادی یا تحلیل گفتمان انتقادی) [نسبتاً] جدید است (Wodak, xiv-xv:1989).

زبان

در خصوص زبان تعاریف زیادی ارائه شده است؛ اما شاید وجه مشترک همه این تعاریف، کارکرد ارتباطی زبان باشد.

زبان در خلاء وجود ندارد؛ زبان در جامعه انسانی و به منظور ایجاد ارتباط به کار برده می‌شود و بنابراین دارای معنی است و البته معنی است که به زبان فایده می‌بخشد و تنها علت وجود آن است. مردم تنها به سبب انتقال معنی و در نتیجه به خاطر فایده‌ای که از استعمال زبان به دست می‌آورند، حاضرند چنین دستگاه پیچیده‌ای مرکب از عادات صوتی را به بازی بگیرد. معنی هر علامت زبانی، موقعیت‌هایی است که در ارتباط با آن‌ها آن علامت به کار برده می‌شود (هال، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

تعریف زبان به نحوی که مورد قبول همهٔ زبان‌شناسان و دیگر دانشمندانی باشد که با مطالعهٔ آن سروکار دارند، مقدور نیست. این اشکال، از طبیعت خود زبان ناشی می‌شود. زبان، پدیدهٔ بسیار پیچیده‌ای است که مطالعهٔ آن را نمی‌توان به یک قلمرو علمی خاص محدود کرد. زبان دارای جنبه‌های فراوان است. وسیلهٔ ارتباط بین افراد جامعه است. در واقع مهم‌ترین وسیله‌ای است که می‌تواند افراد جامعه را به هم نزدیک کند و در نتیجه یک واحد اجتماعی به وجود آورد؛ به بیان دیگر، اگر ویژگی پایداری نهادها را در نظر بگیریم، زبان، یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است. بنابراین جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به خود حق می‌دهند زبان را از دیدگاه خود تعریف کنند. از سوی دیگر، زبان وسیلهٔ بیان افکار و احساسات ما است. زبان تنها وسیله — یا موثرترین وسیله‌ای — است که جهان اندیشه و درون ما را با جهان بیرون مرتبط می‌کند» (باطنی، ۱۳۸۵، ب: ۱۰ — ۹).

دانش کنونی (نروساینس) علوم اعصاب، علوم شناختی و نیز زبان‌شناسی نشان داده است که به کارگیری دقیق زبان، استعاره و داستان [در ارتباطات اجتماعی] می‌تواند به اندیشه و انگیزه مخاطبان جهت دهد و تغییر اجتماعی ایجاد کند (Lakoff and Johnson, 2003: 244). هوارد گاردنر در کتاب *ذهن‌های هدایتگر* (Leading Minds) کتابی که به زندگی یازده رهبر معاصر می‌پردازد، چنین می‌گوید: «رهبران اثربخش، از دل واژگان، جوامع را می‌سازند (Forest, 2006: 2).

به طور خلاصه، هرگونه وسیله و ابزاری که انسان به کمک آن بتواند به نوعی با دیگران ارتباط برقرار کند یا اندیشه و عواطف خود را بیان نماید، در مفهوم عام خود، زبان است. با توجه به این سخن، زبان خاص انسان نیست زیرا تمام جانوران به نحوی زبان مخصوص خود را دارند؛ اما این امر را باید در نظر داشت که زبان برای انسان، حوزه‌ای نامحدود و متغیر است و از طریق اکتساب به دست می‌آید، در حالی که برای حیوانات، حوزه‌ای محدود و نامتغیر — یا کم — متغیر — است و در واقع، جنبه غریزی آن غالب است. این مهم‌ترین تفاوت زبان انسان و حیوان است. منظور از حوزه نامحدود این است که انسان به طور بالقوه، می‌تواند بی‌نهایت جمله بسازد و همین جملات و نیز زبان او متناسب با محیط اجتماعی و جغرافیایی و سیر

تاریخی، دگرگون‌شونده و متغیر است؛ از طرفی هر انسان، بسته به اینکه در چه محیط یا جامعه‌ای باشد، زبان آنجا را کسب می‌کند و آن را با شیوه‌ای خاص به کار می‌گیرد؛ اما جانوران فقط به‌طور محدودی می‌توانند عواطف و برداشت‌های محیط خود را به صورت محدود به هم-نوعان خود منتقل می‌سازند. برای مثال خروس در همه‌جا و ظاهراً در تمام تاریخ به نوعی خاص اعلام خطر می‌کرده است، اما آنچه مورد نظر ماست، زبان انسانی است که ویژگی‌های خاص خود را دارد. به نظر می‌رسد که تعریف دقیق و واحد و جامعی از زبان، به‌طوری که تمام خصوصیات و کاربردهای آن را در برگیرد، غیرممکن است؛ هر چند که مهم‌ترین نهاد شناخته شده انسانی است و تنها وسیله و مؤثرترین ابزاری است که دنیای ذهنی و فکری و درونی ما را به جهان بیرون مرتبط می‌کند. در این امر که زبان یک وسیله ارتباطی است شکی وجود ندارد اما این نقش مهم و کاربردی زبان به معنای خاص نباید با تعریف زبان اشتباه شود. دیدگاه غالب بر این است که برای تعریف زبان باید آن را به واحدهای کوچک‌تر تقسیم و تجزیه کرد؛ مانند: جمله، کلمه، تک‌واژ و واج. آندره مارتینیه زبان‌شناس فرانسوی می‌گوید:

زبان یکی از وسایل ارتباطی میان افراد بشر است که بر اساس آن تجربه آدمی در هر جماعتی به گونه‌ای دیگر تجزیه می‌شود و به واحدهایی در می‌آید دارای محتوایی معنایی و صورتی صوتی به‌نام تک‌واژ؛ این صورت بار دیگر به واحدهایی مجزا و متوالی تجزیه می‌شود به نام واج که تعداد آن‌ها در هر زبانی معین است و ماهیت و روابط متقابل آن‌ها هم در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد (ابومحیوب، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۱).

همچنین زبان را می‌توان این‌گونه تشریح کرد:

- زبان به مثابه یک نظام ارتباطی قاعده‌مند (زبان به مثابه رمزگان)؛
- زبان به مثابه یک نظام فرهنگی (زبان به مثابه متن یا گفتمان)؛
- زبان به مثابه کارکردهایی که ایفا می‌کند (زبان به مثابه فرهنگ)؛ نمادین، آیینی، ابزاری، همدردانه، لینگوا فرانکا (Lingu Franca) یا زبان میانجی (زبان ارتباطات گسترده‌تر).

۱. زبان به مثابه رمزگان

برای یک زبان‌شناس ساختارگرا، زبان رمزگان است؛ به این معنی که زبان مجموعه‌ای از قواعد آوایی، صرفی، نحوی و معنایی است که در مجموع با واژگان، برای ساخت هر جمله به‌کار می‌رود؛ هنگامی که جمله‌ها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند واحدهایی بزرگ‌تری به نام متن را تشکیل می‌دهند، اما نه جمله‌ها و نه متن‌ها، جزو رمزگان نیستند، بلکه آن‌ها خروجی رمزگان هستند؛ آنچه دستور زبان ایجاد یا تولید می‌کند. این تفسیری محدود از مفهوم زبان است، اما بسیاری از زبان‌شناسان با نظر چامسکی موافق‌اند که چون جمله‌های یک زبان به لحاظ تعداد، نامحدود و بی‌شمارند، راهی برای مشخص یا فهرست کردن همه آن‌ها وجود ندارد و ما نمی‌خواهیم بگوییم که یک زبان صرفاً از جمله‌هایی که بیشتر تولید یا ثبت شده‌اند، تشکیل شده

است و نمی‌خواهیم همه جمله‌های ممکن که هنوز بیان نشده‌اند یا هرگز ثبت نشده‌اند را از شمول زبان خارج کنیم.

زبان‌شناسان فرم‌گرا، به‌ویژه کسانی که نظریات استقلال زبان را دنبال می‌کنند، بر این باورند که زبان، به‌طور ذاتی از فرهنگ مستقل است. به عبارت دیگر، رمزگان، چیزی از فرهنگ یا جهان‌بینی (Weltanschauung) سخن‌گویان نمی‌گوید و به‌طور کلی، طبقه‌بندی دستوری، قواعد آواشناختی یا ساخت‌های نحوی، برای استفاده سخن‌گویان یا صاحبان یک فرهنگ، قابل به‌کارگیری نیستند. البته با نادیده گرفتن متن‌ها و جمله‌ها از یک زبان، اثبات این دیدگاه، آسان‌تر است. این رویکرد "نسبیت زبانی" نامیده می‌شود و بر این موضوع تأکید می‌کند که هر گروه زبانی از ابزار کافی برای رفع نیازهای زبانی روزمره‌اش برخوردار است. براساس این دیدگاه، هیچ زبانی در مقایسه با زبانی دیگر، بهتر یا پرمایه‌تر یا در مقابل ابتدایی‌تر نیست.

۲. زبان به مثابه متن یا گفتمان

رویکرد رایج‌تر در میان متفکران علوم انسانی، دیدگاهی است که می‌گوید وقتی درباره زبان فکر می‌کنیم، بیشتر متن‌ها یا گفتمان‌هایی که تولید کرده‌ایم مورد نظر است و این به‌طور سستی به معنی گفتمان‌هایی مکتوب است تا شفاهی محض؛ البته این متون هستند که ادبیات فرهنگ زبانی را تشکیل می‌دهند و از آنجا که ادبیات مکتوب هر جامعه با جامعه دیگر از لحاظ حجم متفاوت است (برخی پرحجم، برخی کم‌حجم) زبان‌ها نیز از نظر کیفیت متفاوت می‌شوند. اینجاست که صحبت از زیبایی و شکوه یک زبان یا فقر زبان دیگر به میان می‌آید.

۳. زبان به مثابه فرهنگ

در اینجا باید تمرکز بیشتری بین متون یک زبان خاص و عقاید و باورهای نهفته در آن متن‌ها یا بیان‌شده به وسیله آن‌ها قائل شویم. اغلب این تمایز ایجاد نمی‌شود؛ در مقابل، بحث از هویت زبان و اندیشه یا در واقع، هویت زبان و فرهنگ یا این بحث که یک زبان خاص، مناسب‌ترین زبان برای بیان اندیشه‌ها و عقاید خاصی است، مطرح می‌شود. این دیدگاه، مشهور به مفروضات سایپر- وُرف یا جبرگرایی زبانی، (Linguistic determinism) ریشه در دیدگاه زبان‌شناس آمریکایی، "بنیامین وُرف" (Benjamin Lee Whorf) دارد که نه تنها معتقد بود زبان بر اندیشه تأثیر می‌گذارد، بلکه بر این باور بود که زبان اندیشه را تعیین می‌کند.

"هارولد شیفمن" (Harold F. Schiffman) پس از ذکر تقسیم‌بندی یادشده در خصوص زبان اشاره می‌کند که در آغاز بر اساس دانش زبان‌شناسی‌اش به رویکرد دوم در تعریف زبان گرایش پیدا کرده بود اما مطالعه او روی فرهنگ‌های زبانی از لحاظ جامعه‌شناختی پیچیده، همچون هند، او را به این نتیجه رساند که باید این تمایزات یادشده را حفظ کرد. به اعتقاد او سه تعریف یاد شده با هم در ارتباط و در هم تنیده‌اند. زبان به مثابه رمزگان در ارتباط با زبان به مثابه متن، است چون هیچ متنی بدون رمزگان نیست همچنین زبان به مثابه متن در فرهنگ زبانی تنیده

است. البته فرهنگ، صرفاً از زبان تشکیل نشده است، بلکه عقاید، باورها، اسطوره‌ها، نگرش‌ها و پیش‌داوری‌هایی که در دل یک متن وجود دارند، ممکن است پیش از شکل‌گیری آن متن در فرهنگ مربوطه جاری باشند (Schiffman, 2002: 55-8).

کارکردهای زبان

ما از زبان برای اهداف بسیار گوناگونی استفاده می‌کنیم:

از جمله کارکردهای زبان، می‌توان به کارکردهای ارجاعی، عاطفی، زیباشناختی و همدلی اشاره کرد. رومن یاکوبسن بر مبنای طرح‌واره‌ای که از نظریه ارتباطات وام گرفته بود، شش کارکرد را برای زبان قائل شد. در اینجا به برخی از شیوه‌های گوناگون به‌کارگیری زبان می‌پردازیم. زمانی که می‌گوییم «این روزنامه را روی میز بگذار» از زبان به صورت ارجاعی استفاده می‌کنیم. دستوری که داده شده، ارجاعی است چون اطلاعاتی را درباره‌ی اینکه چه چیزی می‌خواهیم قرار داده شود (روزنامه) و اینکه کجا گذاشته شود (روی میز)، ارائه می‌کند. این جنبه از زبان یعنی قابلیت آن برای انتقال اطلاعات، بسیار مهم است. برخی نمونه‌های دیگر از بافت‌هایی که این جنبه از زبان در آن بسیار بارز است، عبارت‌اند از: گفت‌وگوی خلبان‌ها با واحدهای کنترل ترافیک هوایی درباره مسیرهای پرواز؛ متن‌های کتاب‌های درسی و در همه این موارد، ارائه اطلاعات دقیق و روشن، در اولویت است. با این حال، مسلم است که انتقال اطلاعات تنها دلیل استفاده از زبان نیست و به‌طور روزمره انتخاب‌های زبانی بسیار زیادی داریم که در آن‌ها به هیچ‌وجه انتقال اطلاعات مطرح نیست. برای مثال یکی از چهارجمله ذیل را می‌توانیم انتخاب و اطلاعات یکسانی را منتقل کنیم، اما با انتخاب و ترجیح هر یک از آن‌ها بر دیگران، از جنبه عاطفی زبان بهره می‌گیریم و خود را به قدرت یا رابطه اجتماعی بین خود و مخاطبان، حساس نشان می‌دهیم.

این روزنامه را روی میز بگذار

— لطفاً این روزنامه را روی میز بگذار

— ممنون می‌شوم اگر لطف کنید این روزنامه را روی میز بگذارید

— زود باش این روزنامه را روی میز بذار

اما اگر این‌گونه صحبت کنیم:

آن چیست که معمولاً سیاه و سفید است و همه‌جا خوانده می‌شود؟ روزنامه! در این صورت ما به دنبال دادن اطلاعات به کسی نیستیم، بلکه از قابلیت زبان برای لذت‌بخشیدن به دیگران با توصیف زیبایی‌شناختی ویژگی‌های روزنامه استفاده کرده‌ایم. اما اگر فردی وارد شود و بگوید: اوه، چه روزنامه خوبی انتخاب کرده‌اید! و در جواب بگوییم: تشکر؛ در این وضعیت هر دو از قابلیت‌های همدلی زبان استفاده کرده‌ایم. اطلاعاتی که مبادله می‌شود، اهمیتی ندارد، بلکه هر دو نشان می‌دهیم از دیدن یکدیگر خوشحال و مایل به گفت‌وگو با هم هستیم و... (Thomas and et al, 2006: 8 – 9).

در مباحث این نوشتار، عمدتاً بر دو کارکرد ارجاعی و عاطفی زبان متمرکز هستیم. این دو کارکرد بیشترین ارتباط را با قدرت و در نتیجه رسانه دارند.

کارکرد ارجاعی با نحوه معرفی اشیا و آرا و تبیین رویدادهای مختلف یعنی با نحوه بازنمایی جهان اطراف مان و آثار این بازنمایی‌ها بر نحوه اندیشیدن مان، ارتباط دارد. کارکرد عاطفی زبان به این مربوط می‌شود که چه کسی اجازه دارد چه چیزی را به چه کسی بگوید که عمیقاً با قدرت و جایگاه اجتماعی، گره خورده است. برای مثال، جمله "و قتش است که سرت را بشوید" از جانب پدر و مادر به کودک‌شان قابل پذیرش است اما معمولاً از جانب یک کارمند به رئیس‌اش، غیرقابل پذیرش است (Ibid: 9).

کارکردهای رسانه

ادبیات مطالعات ارتباطی سرشار از توضیح و تبیین کارکردهای رسانه‌هاست، در این نوشتار به‌طور مختصر از منظر زبان‌شناسی و تمرکز زبانی بر متون رسانه‌ای اشاره‌ای به این موضوع می‌شود.

ما از رسانه برای اهداف بسیار گوناگونی چون کسب اطلاعات، سرگرمی و آموزش استفاده می‌کنیم؛ ما برای کسب اطلاعات درباره رویدادهای محلی، ملی و بین‌المللی به اخبار رادیو و تلویزیون گوش می‌دهیم؛ بسیاری از افراد ساعت‌ها وقت خود را برای سرگرم شدن صرف برنامه‌های متنوعی از قبیل سریال‌های عامه‌پسند (soap opera) تا مسابقات هفتگی و برنامه‌های گفت‌وگو محور می‌کنند. اکنون مرز بین ارائه اطلاعات و سرگرم‌سازی در بسیاری از برنامه‌ها کم‌رنگ شده است. برنامه‌های حیات‌وحش، مستندهای داستانی و شمار روزافزون تاک‌شو (talk show)، نقشی دوگانه ایفا می‌کنند: سرگرم‌سازی و ارائه اطلاعات. رسانه‌های جمعی، ابزار دستیابی به انبوه اطلاعات را فراهم می‌کنند و نیروی بالقوه قدرت‌مندی در جامعه به شمار می‌روند. آن‌ها می‌توانند گزینش کنند که چه چیز خبر است و به چه کسانی در مطبوعات، تلویزیون و رادیو پرداخته شود. مهم‌ترین چیز برای زبان‌شناسان این است که آنچه در رسانه‌ها گفته می‌شود، چارچوب‌هایی هستند که در قالب آن‌ها مردم ظاهر می‌شوند و سخن می‌گویند.

خبرهای روزنامه پیش از نقش بستن بر صفحه آن، مراحل متعددی را طی می‌کنند. این مطلب در خصوص اخبار رادیو و تلویزیون نیز صادق است. به‌جای اینکه رسانه‌ها را گروهی از افراد بدانیم که مطالب و برنامه‌های رسانه‌ها را کنترل و به نحوی در آن‌ها دخل و تصرف می‌کنند، باید هر رسانه را یک نهاد پیچیده دانست. خصلت این نهاد، برخورداری از مجموعه‌ای از فرایندها، شعائر و قراردادهای است که افراد فعال در این نهاد، آن‌ها را در یک بافت اجتماعی و فرهنگی خاص پدید آورده‌اند. این شعائر و روال‌ها، هم بر تلقی ما از خبر و هم بر اشکال خبری مورد انتظار ما برای شنیدن یا خواندن مؤثرند.

رسانه‌ها همواره حضور داشته‌اند و اکنون به‌مثابه بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی اغلب مردم تبدیل شده‌اند (اسکاتل، ۱۹۸۸).

در روایتی از نقش اجتماعی تلویزیون می‌گوید:

حتی زبانی که ما برای صحبت کردن درباره برنامه‌های تلویزیون استفاده می‌کنیم، نشان‌دهنده این حضور طبیعی و بدیهی انگاشته‌شده تلویزیون در زندگی ماست. جمله مشهور "تلویزیون چیزی ندارد" [که اغلب بینندگان تلویزیون استفاده می‌کنند] به این معنی است که تلویزیون چیزی را که من دوست دارم تماشا کنم، ندارد، نه اینکه اگر تلویزیون را روشن کنید واقعاً برنامه‌ای پخش نشود. واقعیت این است که با افزایش شبکه‌های تلویزیونی ۲۴ ساعته و تعدد کانال‌ها، اینکه تلویزیون همواره، در حال پخش برنامه‌ای باشد، به چیزی عادی برای اغلب ما تبدیل شده است. با این حال، نباید رسانه‌ها را دارای قدرت خارق‌العاده و در مقابل مردم را آلت دست رسانه‌ها بدانیم (Thomas and wareing, 2005: 65-6).

زبان و فرهنگ جامعه

زبان چگونه و تا چه میزان بازتاب ویژگی‌های جامعه‌ای است که در آن استعمال می‌شود؟ زبان‌شناسان در این خصوص بدون تردید می‌گویند زبان، آیینه فرهنگ مردمی است که به آن زبان سخن می‌گویند (باطنی، ۱۳۸۷: ۱۷). اما این انعکاس فرهنگ در زبان چگونه رخ می‌دهد؟ در واقع باید تأکید کرد که:

بین واژگان زبان و فرهنگ و تمدن جامعه رابطه‌ای بسیار نزدیک برقرار است تا آنجا که می‌توان گفت واژگان زبان نمایشگر فرهنگ مردمی است که به آن سخن می‌گویند. بنابراین اگر بگوییم واژگان زبان، آیینه فرهنگ مردمی است که آن واژگان را به کار می‌برند، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی بر سخن ما صحنه می‌گذارد. واژگان زبان فهرستی است از نام‌هایی که مردم یک جامعه به اشیاء، وقایع و پدیده‌های مرتبط به محیط خود و به افکار و تجارب خود که ناشی از محیط مادی آن‌هاست، می‌دهند. اگر واژه یا واژه‌هایی که به پدیده فرهنگی خاصی دلالت می‌کند در زبانی وجود داشته باشد، به‌طور یقین آن پدیده نیز در فرهنگ جامعه وجود دارد؛ مثلاً وجود واژه هوو در واژگان زبان فارسی نماینده پدیده چندهمسری در جامعه ما است که اکنون در مقیاسی محدود وجود دارد (همان: ۱۸).

یا مثلاً تعدد واژه‌هایی که برای شتر در زبان عربی استفاده می‌شود به دلیل وجود و تأثیر شتر در محیط زیست و معیشت آن‌هاست. استعمال واژگان متعدد برای برف در میان اسکیموها نیز حاکی از این امر است.

به‌طور کلی، فرهنگ هر جامعه از دو دسته پدیده تشکیل شده است: پدیده‌های مادی و پدیده‌های غیرمادی. وسایلی که مردم جامعه با آن معیشت خود را اداره می‌کنند، عناصر مادی جامعه را تشکیل می‌دهند ولی ارزش‌های اجتماعی، نگرش‌ها، افکار، جهان‌بینی‌ها و امثال آن از نوع عناصر غیرمادی جامعه هستند. همه عناصر مادی و غیرمادی بر روی هم، فرهنگ یک جامعه را تشکیل می‌دهند. به هر یک از این عناصر، اعم از مادی و غیرمادی، یک عنصر فرهنگی گفته می‌شود. بدین ترتیب خودرو، یک عنصر فرهنگی مادی است ولی نگرش زن و شوهر به هم یا اعتقاد به فلان مسئله خرافی یا فلسفی از نوع عناصر فرهنگی

غیرمادی است. پدیده‌های مادی جامعه، اساس پدیده‌های غیرمادی هستند. به عبارت دیگر پدیده‌های غیرمادی بر بنیاد پدیده‌های مادی جامعه به وجود می‌آید (همان: ۱۹).

برای مثال چنانچه در عرصه فناوری اطلاعات و ارتباطات، تحولی رخ دهد همچون تحول در تجهیزات تولید و پخش تصاویر، این موضوع به تدریج بر فرهنگ استفاده از این تجهیزات در جامعه تأثیر می‌گذارد؛ ممکن است نوعی از تجهیزات به تدریج از جامعه خارج و نوع دیگری جایگزین شود. تصور کنید که به تدریج با تشدید روند همگرایی رسانه‌ها، مردم کم‌کم به دریافت تصاویر تلویزیونی بر روی صفحه نمایش تلفن همراه خود خو کنند یا بخواهند از طریق نمایشگر رایانه خود و از طریق اینترنت، به تماشای شبکه‌های تلویزیونی بنشینند، این موضوع به طور قطع بر فرهنگ مصرف دستگاهی به نام تلویزیون تأثیر می‌گذارد و کما اینکه اکنون دستگاه‌های نمایش‌دهنده وی‌اچ‌اس از رده خارج شده‌اند. البته این نوع تغییرات عینی و مادی به ظاهر ساده، پایه تغییرات فرهنگی بسیار گسترده‌تر هستند از جمله گرایش مردم به یک رسانه و میزان تأثیرپذیری از آن بر اثر همین تغییرات مادی رخ می‌دهند.

تمایز زبان و گفتار

تمایز بین زبان و گفتار امری دشوار است.

محققان (کامرون، ۱۹۹۳ و فرکلاف، ۱۹۹۵) زبان را فرهنگی خاص و روشی نظام‌مند برای درک پدیده‌ها تعریف کرده‌اند که تجربه‌های بشری را سامان می‌دهد و زمینه‌ساز کسب آگاهی در مورد جهان خارج است؛ اما گفتار را کاربرد رسمی زبان و یک عامل اجتماعی می‌دانند. بین زبان و گفتار تمایزی تحلیلی است و زمانی که این دو در کاربرد واقعی زبان در هم ترکیب و ادغام می‌شود، قواعد نشانه‌شناسی پنهان در زیر روساخت متنی که نظام معنایی را می‌سازند و از طریق آن تولید تعداد نامحدودی متن را ممکن می‌سازند، آشکار می‌سازد. این دیدگاه بسیاری از نظریات سایپر-وورف را در خود دارد و بر این تأکید می‌ورزد که درک ما از جهان خارج از طریق زبان است و میان زبان و درک ما رابطه مستقیم قائل است. این دیدگاه همچنین زبان را بازتاب واقعیت نمی‌داند، بلکه آن را نظامی نمادین از عقاید می‌شمارد که درک ما را از واقعیت‌های اجتماعی ممکن می‌سازد. بر این اساس کلمات به جهان خارج ارجاع نمی‌دهند (حتی اگر به همین منظور هم به کار روند)، بلکه بازنماینده معانی و موارد درون زبان هستند، آن‌ها فرهنگ را می‌سازند و در تولید متن به کار می‌روند (کلدون، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

در بحث از زبان باید به زبان در کاربرد که به آن گفتار اطلاق می‌شود و نظام‌ها یا ساختارهای زبانی تفاوت و تمایز قائل شد، زیرا در این نوشتار جنبه‌های کاربردی و استعمال آن در جامعه و به طور خاص رسانه مورد نظر است.

زبان‌شناسان زیادی از جمله سوسور، "زبان" یا "زبان طبیعی" را در مقابل "گفتار" قرار می‌دهند. در اینجا زبان به نظامی از نشانه‌ها یا مجموعه قواعد نظامداری اطلاق می‌شود

که بنیان زبان طبیعی را شکل می‌دهند. منظور از این قواعد نظامدار همان ساختارهای ذاتی زبان است که قبل از تولد شخص و استفاده از آن، وجود دارد. اما همین زبان، وقتی به گفتار تبدیل می‌شود که شخصی در فعالیتی گفتمانی از آن استفاده کند. چنین شخصی، مسئول گفتار نامیده می‌شود. در چنین حالتی است که زبان، شخصی می‌شود و بحث گفته‌پردازی و گفتمان و ارتباط بین فاعل‌های گفتاری مطرح می‌شود. گذر از زبان به گفتار، تابع فرایندی است که در آن گفته‌پردازی به عنوان فاعل فردی و فعال گفتاری ظهور می‌کند (شعیری، ۱۳۸۱: ۲۲).

فرکلاف هم با اشاره به نظرات سوسور درباره گفتار می‌گوید:

سوسور در مفهومی که از کاربرد زبان یا گفتار عرضه کرده به جنبه‌های فردی و غیراجتماعی آن نظر دارد. اما من با به‌کار بردن اصطلاح "گفتمان" می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که کاربرد زبان در لابه‌لای روابط و فرایندهای اجتماعی محصور شده است، روابط و فرایندهایی که به نحوی نظام‌مند گوناگونی‌های زبانی را رقم می‌زنند که از جمله آن‌ها می‌توان به صورت‌های زبانی که در متن ظاهر می‌شوند، اشاره کرد. یک جنبه از محصور بودن کاربرد زبان در روابط اجتماعی که ملازم مفهوم گفتمان است آن است که زبان صورت ماده ایدئولوژی است و در واقع زبان آغشته به ایدئولوژی است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۶).

زبان؛ بازنمایاننده واقعیت

زبان در رسانه‌ها به دلیل برخورداری رسانه‌ها از بُعد ارتباطی گسترده‌تر در مقایسه با ارتباطات میان فردی یا دیگر انواع ارتباطات اجتماعی مشابه، در بازتاب و انعکاس واقعیت نقش پررنگ‌تری را ایفا می‌کند و معمولاً این نقش به خود رسانه نسبت داده می‌شود، در حالی که رسانه با به‌کارگیری زبان به شکل مطلوب خود، واقعیت‌ها، پدیده‌ها و موضوع‌های گوناگون را بازنمایی کرده است. در حقیقت، هر گونه سوگیری، اطلاعات جهت‌دار یا غلط، ظلم و تبعیض، بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی و حتی نادیده گرفتن در رسانه‌ها در قابل هر پدیده یا موضوع یا فرد، گروه، کشور و ... از این موضوع ناشی می‌شود که رسانه‌ها برای برقراری ارتباط با مخاطبان خود باید از زبان بهره بگیرند و زبان، در پرداختن به واقعیت‌ها به دلیل ویژگی‌های ذاتی‌اش، به نحو خاصی عمل می‌کند که در ادامه توضیح داده شده است. یک نکته در این میان، قابل تأمل است:

اغلب مردم تصور می‌کنند [زبان‌شناسی] و تحلیل گفتمان وجود جهان واقع را انکار می‌کند. آن‌ها می‌پرسند چرا تمرکز زیادی بر زبان صورت می‌گیرد در حالی که در جهان واقع، مردم متولد می‌شوند، به کسب مشغول‌اند و به وسیله رژیم‌های دیکتاتور کشته می‌شوند؟ چرا این‌گونه فرایندهای جهان واقع مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند و صرفاً درباره زبان که یک رسانه سطحی دست دوم است، مطالعه می‌شود؟ این مقایسه بین جهان واقع و زبان، مسائل سیاسی و فلسفی جدی و ظریفی را باز می‌کند اما به‌طور مختصر در پاسخ به اینکه چرا

[زبان‌شناسان] و تحلیل‌گران گفتمان معتقدند که باید بر ساخت و کارکرد زبان متمرکز شد باید گفت: در خصوص رویدادها، یک دوگانه بین رویدادهای واقعی و بازنمایی‌های زبانی آن‌ها ایجاد می‌شود. البته صورت‌بندی‌هایی همچون دوگانه ذهنی/ انتزاعی، خنثی یا طبیعی نیستند (Potter and Wetherell, 1987: 180-81).

به‌طور کلی، در خصوص ارتباط زبان با واقعیت یا دنیای بیرونی، بحث‌های زیادی میان زبان‌شناسان صورت گرفته است. برای برخی از آن‌ها زبان چیزی نیست جز بازنمودی از واقعیت که بر این اساس، تمام واقعیت‌های موجود در خارج از زبان، نشانه‌ای در زبان دارند که به واسطه آن معرفی می‌شوند. برعکس برای برخی دیگر، زبان از واقعیت‌های بیرونی کاملاً مستقل است.

در مطالعات زبانی، در مورد زبان و مصداق بیرونی آن، دو نظر وجود دارد: یکی کلمه و زبان را کاملاً منطبق با واقعیت بیرونی یا شیء می‌داند و هیچ فاصله‌ای بین کلمه و شیء قائل نیست و دیگری با در نظر گرفتن این نکته که زبان به همان میزان که قادر است چیزی را ظاهر سازد، قدرت مخفی کردن آن را هم دارد، دو خصوصیت آشکار و پنهان برای زبان در نظر می‌گیرد (شعیری، ۱۳۸۱: ۳۳).

اعتقاد بر این است که زبان، هنگام تولید به دلیل فاصله‌ای که از دنیای مورد بحث خود می‌گیرد، دیگر نمی‌تواند خود آن دنیا باشد، بلکه بازنمودی (بازنمایی) از آن است. زبان، علاوه بر این که نه تنها با فاصله‌ای زمانی و مکانی نسبت به آنچه موضوع آن است، تحقق می‌یابد، بلکه هنگام تولید از پالایه‌های شخصی که همان پالایه‌های حسی و ادراکی هستند عبور می‌نماید و همین پالایه‌ها باعث می‌شوند تا زبان دیگر عین آن چیزی که راجع به آن سخن می‌گوید، نباشد (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۰۵). این موضوع که دسترسی ما به واقعیت همواره از طریق زبان است، نقطه شروع رویکردهای تحلیل گفتمان و نیز موضوع مورد ادعای فلسفه زبانی ساختارگرا و پساساختارگرا است.

بر این اساس، ما با کمک زبان، بازنمایی‌هایی از واقعیت خلق می‌کنیم که به هیچ‌وجه بازتابی از یک واقع از پیش موجود نیستند، در حقیقت زبان در بر ساختن واقعیت نقش دارد. این به آن معنا نیست که واقعیتهای وجود ندارد. معانی و بازنمایی‌ها اموری واقعی‌اند، پدیده‌های فیزیکی نیز وجود دارند، اما صرفاً از طریق گفتمان معنا پیدا می‌کنند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۹).

این نگاه به زبان که آن را آیینه واقعیت نمی‌داند، در حقیقت ریشه در آرای فردینان دوسوسور دارد، به دلیل این که در نگاه سوسور، رابطه بین دال و مدلول، اختیاری است:

نقطه مشترک دال و مدلول، ویژگی اختیاری بودن آن‌هاست، یا به عبارتی، چون ما به کمک نشانه نتیجه کامل تداعی یک دال را با یک مدلول می‌شنویم، پس خیلی ساده می‌توانیم بگوییم که ویژگی نشانه زبانی، اختیاری بودن آن است (سوسور، ۱۳۸۵: ۱۰۵).

در واقع، همان‌گونه که سوسور تصریح کرده است میان دال و مدلول هیچ ارتباط طبیعی در واقعیت وجود ندارد.

محققان با قاطعیت می‌گویند: زبان، هرگز خشتی و شفاف نیست.

به‌جای تشریح انتزاعی موضوع، یک مثال کلاسیک ارائه می‌کنم: دو خبرنگار مردی را در حال تیرخوردن می‌بینند. روز بعد دو تیتیر را می‌خوانیم:

— قتل سیاستمدار به دست مبارز راه آزادی

— قتل سیاستمدار به دست تروریست

برخی از سؤال‌هایی که مطرح می‌شود:

● کدام تیتیر حقیقت است؟

● کدام تیتیر درست است؟

● کدام تیتیر مبتنی بر واقعیت است؟

و این یک مسئله فلسفی یا انتزاعی نیست. این موضوع را در سال‌های اخیر در مباحثات سیاسی درباره افرادی که توسط ارتش آمریکا از افغانستان به زندان در خلیج گوانتانامو منتقل شدند، شاهد بوده‌ایم. یکی از مباحثات [در فضای سیاسی آمریکا] این بود که آیا باید این افراد را "اسرای جنگی" دانست و در نتیجه آن‌ها از حقوق انسانی قانونی برخوردار می‌شوند یا آن‌ها را باید "شورشانی قانون‌شکن" دانست. بسیاری از رهبران سیاسی، درباره دشواری‌های کنونی در خصوص تعریف اینکه چه کسی "آزادی‌خواه" و چه کسی "تروریست" است، ارائه کرده‌اند. همان‌گونه که این مثال‌ها نشان می‌دهند زبان، زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد. به محض اینکه شروع به صحبت کردن یا نوشتن می‌نمایید، جهان را خلق می‌کنید (Rapley, 2007: 2).

نیومایر معتقد است که زبان را می‌توان به‌طور راهبردی برای شکل‌دادن به ماهیت واقعیت و تعریف آن نیز به کار برد. در حقیقت می‌شود گفت زبان همواره بر تعریف بافت تأثیر می‌گذارد، حتی اگر زبان تنها برای حفظ بافت در وضعیت موجودش استفاده شود. از این رو صورت الفاظی که از دهان گوینده بیرون می‌آید، نمی‌تواند رابطه‌ای کاملاً دلخواهی با بافت داشته باشد؛ این دو، زبان را تعریف می‌کنند و زبان نیز آن دو را تعریف می‌کند و این رابطه پویا و بر اساس تأثیر متقابل است (نیومایر، ۱۳۸۶: ۲۲۷). در مجموع، زبان‌شناسان براین باورند که زبان، آن واسطه امینی نیست که معمولاً به‌کار انتقال مفاهیم از ذهنی به ذهن دیگر می‌پردازد و هیچ دخل و تصرفی در این میان ندارد. مفهوم نیز هم از شأن ذاتی واقع‌نمایی خلع شده و هم به منزله پدیده‌ای در ظرف ذهن مورد تردید جدی واقع شده است. معرفت هم از جامعه اعتبار

یقینی و از بهره‌مندی از پایه‌ای قطعی محروم شده است. اساساً یقین پس از تجزیه به دو بُعد روان‌شناختی و معرفتی، در بُعد معرفتی تا حد نوعی قرارداد یا توافق یا عادت، تنزل مقام یافته است. در این میان، بر نقش زبان به‌طور مرتب افزوده شده است. به‌جای مفهوم، این زبان است که انسان را به جهان پیوند می‌دهد (لاینز، ۱۳۸۳، ۱۳).

شعر مشهور مولوی، مثال مناسبی برای این جایگاه زبان و تبیین عدم انطباق زبان و واقعیت است؛ گروهی در تاریکی، بدن فیلی را لمس می‌کردند و هر یک از آن‌ها در تشریح آنچه لمس کرده بود، به بیان خود چیزی را توصیف می‌کرد که هیچ یک از توصیفات با دیگری اشتراک نداشت.

گفت همچون ناودانست این نهاد	آن یکی را کف بر خرطوم اوفتاد
آن برو چون باد بیزن شد پدید	آن یکی را دست بر گوشش رسید
گفت شکل پیل دیدم چون عمود	آن یکی را کف چون بر پایش بسود
گفت خود این پیل چو تختی بُدست	آن یکی بر پشت او نهاد دست
فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید (مولوی، ۱۳۷۹: ۳۸۴).	همچنین هر یکی به‌جز وی که رسید

زبان اگرچه به‌طور صددرصد با واقعیت تطابق ندارد اما بازنمایی یا بازنمود آن است. ماهیت اختیاری زبان یک مفهوم بنیادین است زیرا استقلال زبان را از واقعیت نشان می‌دهد؛ زبان، واقعیت را منعکس نمی‌کند بلکه آن را بنا می‌کند. ما می‌توانیم از زبان برای گفتن این که چه چیز وجود ندارد نیز استفاده می‌کنیم. درست به همان خوبی استفاده کنیم که برای گفتن اینکه چه چیز در جهان وجود دارد استفاده می‌کنیم، ما تا به خود آمَدیم و خواستیم جهان را بشناسیم، دیدیم که از طریق زبان عمل کرده‌ایم. ما در قلب زبان متولد شده‌ایم پس غلط نیست اگر بگوییم این زبان ما است که تعیین‌کننده واقعیت است و نه برعکس آن (چندلر، ۱۳۸۷: ۵۵). این موضوع یعنی نقش زبان در دخل و تصرف و واقعیات، هم در سطح ارتباطات میان فردی و هم در سطح ارتباطات جمعی یا رسانه‌ای رخ می‌دهد و محققان زبان‌شناسی اجتماعی بر این موضوع تمرکز زیادی داشته‌اند. «یکی از مهم‌ترین و جالب‌ترین جنبه‌های قدرت بالقوه از منظر زبان‌شناختی، چگونگی پوشش و توصیف رویدادها و انسان‌ها است. از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، زبان‌شناسان به رابطه بین نحوه انعکاس بیان یک موضوع و آنچه این نحوه بیان، از رویکرد و خاستگاه خود نشان می‌دهد، علاقه‌مندند (Lee, 1992; Simpson, 1993; Montgomery, 1996). این سطح از کاربرد زبان، بازنمایی زبان‌شناختی نامیده می‌شود. در اینجا نمونه‌هایی از برخی ساختارهای زبانی را ذکر می‌کنیم که می‌توانند بر چگونگی بازنمایی رویدادها و در نتیجه تولید نسخه‌ها و چشم‌اندازهای متفاوت از یکی رویداد مؤثر باشند. نمونه ذیل از دو گزارش درباره انفجار یک خودروی بمب‌گذاری‌شده در «کانتی دون» (County Down) در ۲۱ فوریه ۱۹۹۸ در ایرلند شمالی انتخاب شده‌اند.

این انفجار همزمان با یک دور از مذاکرات صلح در اوایل سال ۱۹۹۸ بین دولت جمهوری ایرلند، رهبران سیاسی ایرلند شمالی و دولت انگلیس رخ داد. یو دی پی (حزب دموکراتیک آلستر) (Ulster Democratic Party) پیش‌تر و اخیرتر حزب جمهوری‌خواه "شین فین" (Sinn Féin) به‌طور موقت از مذاکرات کنار گذاشته شده بود. در اینجا این موضوع را بررسی می‌کنیم که یک رویداد چگونه در دو روزنامه انگلیسی (دیلی تلگراف و گاردین) بیان شده است. در آغاز با بررسی عناوین مربوط به خبر در دو روزنامه یاد شده، به سرعت تفاوت‌ها را در نحوه پرداختن به رویداد می‌بینیم:

۱. انفجار بمب پس از تحریم شین فین (دیلی تلگراف، ۲۱ فوریه ۱۹۹۸)

۲. بمب‌گذاری آلستر، ضربه جدید به مذاکرات صلح (گاردین، ۲۱ فوریه ۱۹۹۸)

هر دو تیترو از مجموعه‌ای از اصطلاحات اسمی تشکیل شده‌اند، انفجار بمب، تحریم، شین فین، آلستر، بمب، ضربه جدید، مذاکرات صلح. همان‌گونه که اغلب در متن تیترو رایج است، این دو تیترو خبری، به لحاظ گرامری ناقص‌اند. می‌توانیم تیترو دوم را این‌گونه بازنویسی کنیم: [یک] انفجار بمب، ضربه جدید [ی] به مذاکرات صلح [است] البته این کار را در مورد تیترو (۱) نمی‌توان به راحتی انجام داد. رابطه بین دو رویداد در این تیترو، با گنجاندن "پس از" تثبیت یافته است. این را نمی‌توان صرفاً رابطه زمانی بین دو رویداد تفسیر کرد (رویداد: شین فین تحریم شد (از مذاکرات کنار گذاشته شد)، سپس رویداد ۲: یک بمب منفجر شد)، اما یک رابطه علنی نیز در این بین برقرار شده است (رویداد ۲ به دلیل رویداد ۱ رخ داد). این نوع استفاده از واژگان، تفاوتی را در معنای دو تیترو ایجاد می‌کند.

رابطه علنی در دو تیترو گزارش دیلی تلگراف هم آمده است:

۳. در پی خشم آدامز، انفجار عظیم در مقابل اداره پلیس ایرلند شمالی

در اینجا، آدامز به جرمی آدامز، رهبر جمهوری‌خواه شین فین اشاره دارد. در این تیترو هم، همان الگوی قبلی را می‌بینیم. در هر دو عبارت "خشم آدامز از مذاکرات" و "انفجار عظیم در مقابل اداره پلیس ایرلند شمالی". به وسیله "در پی" به یکدیگر ارتباط داده شده‌اند و حاکی از این است که رابطه‌ای بین انفجار و خشم آدامز وجود دارد. با نگاهی به جمله نخست دو خبر، تفاوت‌های بیشتری را می‌توانیم ببینیم:

۴. پس از اینکه شین فین به‌طور موقت از مذاکرات صلح کنار گذاشته شد بمب‌گذاری خودرو توسط جمهوری‌خواهان، یک ایستگاه پلیس و بخش زیادی از شهرکی در ایرلند شمالی را کمی قبل از نیمه شب گذشته منفجر کرد (دیلی تلگراف).

۵. پس از دستور کنارگذاری شین فین از مذاکرات چند جانبه درباره آینده ایرلند شمالی، انفجار عظیم یک خودروی بمب‌گذاری‌شده، به منظور تأثیرگذاری بر اعتبار ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، دیشب در یک پایگاه پلیس در یک دهکده پروتستان در کانتی دون رخ داد (گاردین).

تفاوتی در واژگان دو روزنامه دیده می‌شود؛ در این مورد از صفت برای توصیف بمب استفاده شده است:

— بمب‌گذاری خودرو توسط جمهوری‌خواهان

— انفجار عظیم یک خودروی بمب‌گذاری‌شده

انتخاب صفت روزنامه‌گردین، اطلاعاتی را درباره اندازه بمب (عظیم) در اختیار می‌گذارد، در حالی که انتخاب روزنامه دیلی تلگراف، اطلاعاتی را درباره اینکه بمب متعلق به چه کسی (جمهوری‌خواهان) بوده است، در اختیار می‌گذارد.

بنابراین در جملات ابتدایی دو خبر یادشده، صورت‌های زبان‌شناختی متفاوتی انتخاب شده‌اند و دو بازنمایی متفاوت از یک رویداد گزارش شده‌اند. جمله دیلی تلگراف، دو گروه را بازنمایی می‌کند: جمهوری‌خواهان و پلیس که در این رویداد حضور داشته‌اند؛ بمب متعلق به جمهوری‌خواهان است و پلیس از بمب آسیب دیده است. اینکه چه کسی، چه کاری با چه کسی کرده است نیز در اینجا روشن است، در حالی که جمله‌گردین، این اطلاعات را در بر ندارد. ”بمب منفجر شد“ ساختاری زبان‌شناختی است که در آن روشن نیست چه کسی مسئول انفجار بوده و در اثر انفجار چه چیزی آسیب دیده است.

ترجیح یک واژه بر واژه دیگر یا یک نوع فعل بر فعلی دیگر یا نحوه ترکیب عناصر جملات با واژگانی همچون ”پس از“ و ”در پی“ همواره بر نحوه انتقال و بیان یک موضوع و نیز تفسیر رویدادها تأثیر می‌گذارد (Thomas and Wareing, 46-8).

زبان تبعیض در رسانه‌ها

یکی از مواردی که می‌توان عدالت زبانی یا تبعیض زبانی در رسانه را در خصوص آن بحث کرد، موضوع نژاد یا قومیت است؛ اینکه در یک بافت، رسانه‌ها از زبان چگونه برای بازنمایی قومیت یا نژاد استفاده می‌کنند، نشان‌دهنده عادلانه یا تبعیض‌آمیز بودن زبان در آن بافت است.

دو مفهوم اغلب در بحث درباره گروه‌های قومی یا نژادی به کار می‌روند؛ ”اکثریت نژادی“ و ”اقلیت نژادی“. اکثریت نژادی یا قومی، به‌طور معمول به گروه‌هایی نژادی یا قومی اشاره دارد که قدرت اجتماعی و سیاسی را در کشور به دست دارند و اقلیت به گروه‌هایی گفته می‌شود که قدرت کمی دارند یا قدرت ندارند. اکثریت قومی از گروهی فرهنگی تشکیل شده است که در شکل‌دهی به زیرساخت‌های کشور همچون نظام حکومتی و آموزشی آن، نقش اصلی را ایفا کرده است. همچنین تعلقات فرهنگی اکثریت قومی (برای مثال اعتقادات دینی و زبان آن) در اولویت قرار می‌گیرد و غالب می‌شود چون این گروه، قدرت اعمال آن‌ها را از طریق نهادهایی که تأسیس می‌کند، دارد. از این رو، مردم، چیزهایی را که بر اساس باورهای اکثریت قومی شکل یافته‌اند، به‌مثابه هنجار می‌پذیرند و هر چیز دیگری، خلاف قاعده

منسوب می‌شود. بنابراین، "قومی" و "قومیت"، اغلب برای اشاره به هر چیز که جزو فرهنگ غالب نیستند، به کار می‌روند.

در بسیاری از موارد، اکثریت قومی، بخش عمده جمعیت کشور را و اقلیت قومی بخشی کوچک‌تر آن را تشکیل می‌دهد. اما لازم به یادآوری است که یک گروه صرفاً به لحاظ برخورداری از اکثریت جمعیتی، ضرورتاً از قدرت سیاسی و اجتماعی هم برخوردار نخواهد بود. برای مثال، در قرن شانزدهم تا نوزدهم، بسیاری از قدرت‌های اروپایی، جزایر هند غربی را در استعمار داشتند؛ کشتزارهایی را به وسیله بردگان وارد شده از آفریقا در این منطقه ایجاد کردند. هر جزیره، مزارع بزرگی داشت که در اختیار یک زارع اروپایی بود که اغلب چند نفر از بستگان درجه اول او و حدود ۶۰ — ۵۰ برده هم در کنارش زندگی می‌کردند. بنابراین در بیشتر جزیره‌ها، تعداد بردگان آفریقایی عملاً بیشتر از اربابان اروپایی آن‌ها بود. برای مثال، تخمین شده است که در سال ۱۶۸۴ در باربادوس (Barbados) (یک جزیره مستعمره انگلیس)، ۱۹۵۰۸ انگلیسی در کنار ۶۲۱۳۶ برده آفریقایی زندگی می‌کردند (Watts, 1987).

با این حال، این گروه بزرگ بردگان، قدرت عملی چندانی نداشت و کمترین حقوق انسانی و اجتماعی برخوردار بود. در واقع آن‌ها به لحاظ اجتماعی و سیاسی، اقلیت نژادی بودند. یکی از چیزهایی که از این مثال می‌توان فهمید این است که تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی بین دو نژاد یا قومیت را می‌توان از طریق اصطلاحات مربوط به تفاوت‌های نژاد یا ملیت ابراز کرد. اروپایی‌ها و آفریقایی‌ها از یکدیگر متمایز بودند نه تنها از لحاظ منطقه جغرافیایی، اعتقادات دینی، منش‌های فرهنگی‌شان و زبانی که صحبت می‌کردند، بلکه از جهت ویژگی-های نژادی‌شان نیز متمایز بودند. بنابراین امکان برچسب‌گذاری اکثریت نژادی با عنوان "سفید"، "اروپایی"، "اروپایی سفید" و نیز اقلیت نژادی با عنوان "سیاه"، "آفریقایی" و "آفریقایی سیاه" وجود داشت.

همچنین بر اثر هنجار شدن باورها و ارزش‌های اکثریت قومی، هر چیزی که با هنجار، تطابق نداشته باشد، متفاوت یا فرعی و حاشیه‌ای تلقی می‌شود. این موضوع در خصوص برچسب-گذاری قومی نیز صادق است. اکثریت قومی، گروه‌های اقلیت را به نحوی نامگذاری و برچسب‌گذاری می‌کند که گروه‌های اقلیت در جایگاه غریبه‌ها و بیگانگان قرار گیرند. به‌علاوه چون این برچسب‌گذاری ریشه در وضعیت گروه مسلط دارد، به راحتی رواج پیدا می‌کنند (Thomas and Wareing: 76-7).

به‌کارگیری واژگانی چون "ما" و "آن‌ها" به‌منظور اشاره به اکثریت و اقلیت، در رسانه‌ها به ویژه در کشورهایی مانند آمریکا که اقلیت‌های نژادی رنگین پوست در آن‌ها جمعیت انبوهی را تشکیل می‌دهند، بسیار رایج است. در پرداختن به این اقلیت‌ها، علاوه بر واژگان یاد شده، بسیاری اوقات، هویت قومی اکثریت نامرئی می‌شود (چون طبیعی است) اما هویت دیگران، نشان‌دار و برجسته می‌شود. در مثال‌های ذیل، نمونه‌هایی از اکثریت نامرئی و اقلیت نامرئی و اقلیت نشان‌دار را می‌توان در مطبوعات انگلیس و آمریکا دید:

۱. رئیس‌جمهور بیل کلینتون، رابطه جنسی کلامی با کارآموز مونیکا لوینسکی را که ۳۷ بار با او دیدار داشته و نیز نقض قسم خود برای دروغ نگفتن در این باره را رد کرده است. او مدعی است مونیکا دوست "بتی کوری"، منشی سیاه‌پوست او است.
۲. سرانجام، ۲۳ ماه پس از قتل، یک سیاه‌پوست ۲۱ ساله اهل میشیگان به هم‌سلولی‌اش گفت: من سال‌مینو را کشتم (شنال/ینکو/یر، ۳ مارس ۱۹۹۸).

از پنج نفر ذکر شده در این دو مثال، فقط نژاد دو نفر مشخص شده است: منشی سیاه‌پوست و هم‌سلولی سیاه‌پوست. سفیدپوست بودن سه نفر دیگر، نشان‌دار نیست، زیرا که آن‌ها طبیعی هستند و ماهیت خارجی گروه اقلیت سیاه با استفاده از دال یا برچسبی که بر تفاوت‌های آن‌ها با نژاد غالب تأکید می‌کند، در بافتی نامربوط متمایز شده است. هنگامی که دال‌ها یا برچسب‌های نژادی، نگرش‌های منفی گوینده را رمزگذاری و منتقل می‌کنند، تأثیر استفاده از آن‌ها در این بافت‌های نشان‌دار، گسترده و عمیق خواهد بود. به همین ترتیب، هنگامی که نژاد یک گروه، به‌طور پیوسته نشان‌دار می‌شود، آن گونه که در مثال‌های ذکر شده دیدیم، اگر معنی تکرار شده، ایجابی نباشد، کلیشه‌های نژادی منفی، تداوم پیدا می‌کنند و پایدار می‌شوند. برای مثال، اندرسن (۱۹۸۸) تبیین کرده است که چگونه "سیاه" اغلب با موضوع‌هایی منفی همچون نفرت، درگیری و شورش ارتباط داده می‌شود و ون‌دایک (۱۹۹۳) نشان داده است که چگونه موضوع‌هایی منفی همچون جرم بیش از حد قومیت‌زده (Ethnicise) شده‌اند. در حالی که در موضوع‌های مثبت، بر هویت قومی چندان تمرکز نمی‌شوند و از این موضوع‌ها، قومیت‌زدایی (Deethnicise) می‌شود. در این نامه خطاب به مطبوعات انگلیس، موضوع مذکور نشان داده شده است:

شما می‌توانید توضیح دهید که چرا مردان و زنان انگلیسی سیاه که برنده مدال‌های المپیک می‌شوند یا در بازی‌ها می‌درخشند، از آن‌ها با عنوان "انگلیسی" یاد می‌شود، اما آن دسته از سیاهان که دست به شورش و بمب‌گذاری خودرومی‌زنند، اغلب "سیاه‌پوست غربی" نامیده می‌شوند؟ (Ibid: 80) (به نقل از ون‌دایک، ۱۹۹۱: ۲۱۲).

تبعیض جنسیتی در زبان رسانه‌ها

در این نوشتار، به بررسی تأثیر بازنمایی‌هایی زبانی بر ادراک ما از پدیده‌های مختلف به ویژه در بافت رسانه پرداخته‌ایم. اما زبان می‌تواند در بازنمایی زنان و مردان نیز مبتنی بر عدالت یا عادلانه باشد یا در مقابل تبعیض‌گرایانه و جنسیت‌محور. منظور از جنس و جنسیت چیست؟

جنسیت (Sex) به طبقه‌بندی زیست‌شناختی اشاره دارد که معمولاً قبل از تولد، محقق می‌شود. جنس (Gender) به طبقه‌بندی اجتماعی اشاره دارد که با رفتار خاصی در ارتباط است.

جنسیت‌گرایی (Sexism) چیست؟ زبان جنسیت‌گرا، زنان و مردان را به‌طور نابرابر بازنمایی می‌کند، گویی که افراد یک جنسیت، تا حدودی از لحاظ انسانی ناقص‌ترند و پیچیدگی کمتری دارند و در مقایسه با جنسیت دیگر حقوق کمتری دارند. زبان جنسیت‌گرا همچنین دربردارنده کلیشه‌هایی دربارهٔ زنان و مردان است؛ گاهی اوقات به زبان مردان ولی اغلب به زبان زنان. در خصوص اینکه زبان می‌تواند واقعاً به زبان مردان جنسیت‌گرا باشد، یا اینکه فقط به زبان زنان، جنسیت‌گراست، بحث وجود دارد. روشن است که زبان می‌تواند مردان را از لحاظ میزان پیچیدگی و جایگاه انسانی یا استحقاق برخی حقوق، در مرتبه‌ای پایین‌تر از زنان قرار دهد. اما این نوع بازنمایی مردان به جنسیت‌گرایی زبان بر می‌گردد یا توزیع قدرت در جامعه بستگی دارد، جای بحث دارد. در مجموع، در بسیاری از جوامع، مردان، جایگاه‌های بالاتری را در مقایسه با زنان اشغال کرده‌اند؛ مردان همچنان از دارایی و اموال بیشتری برخوردارند و در مقایسه با زنان درآمد بیشتری دارند. هنوز بیشتر سیاست‌مداران، مدیران سازمان‌ها، قضات، استادان دانشگاه‌ها، جراحان و کارگردانان مرد هستند. این موضوع، محل بحث است که آیا استفاده از زبان برای فروکاهیدن جایگاه مردان همان اثر را دارد که از زبان برای این منظور استفاده می‌شود، چرا که روابط قدرت تشکیل‌دهنده زیربنای استفاده از زبان، برای مردان و زنان، متفاوت است (Thomas and et al, 2004: 76-7).

یکی از نمونه‌های بارز تبعیض‌گرایی جنسیتی در زبان رسانه‌ها، نشان‌دار بودن واژگان است. بسیاری از اوقات، واژگان به صورت مملوسی به نفع مردان و به زیان زنان نشان‌دار هستند.

برای مثال در صحبت از جراح، پزشک یا استاد دانشگاه، به نحوی واژگان به کار می‌روند گویی این واژگان در اصل برای جنس خاصی وضع شده‌اند و اگر برای جنس دیگر بکار روند باید به صورت نشان‌دار باشد. واژگانی مانند یک پزشک خانم، یک استاد زن یا جراح زن تلویحاً بیان می‌کنند که اصل بر مرد بودن در این مشاغل است و یک پرستار مرد تلویحاً حاکی از این است که اصل بر زن بودن پرستاران است. لازم به ذکر است که اغلب پرستاری به لحاظ شغلی در جایگاه پایین‌تر از دیگر مشاغل یادشده دانسته می‌شوند، بنابراین می‌توان تفسیر کرد که این‌ها حاکی از جنسیت‌گرایی زبان [رسانه‌ها] هستند و بر این اساس، مردان در جایگاه طبیعی یا بالاتر هستند (Ibid: 79).

ارتباطات رسانه‌ای: اقناع در مقابل اغوا

در فرایند ارتباطات رسانه‌ای، دو رویکرد ممکن است در پیش گرفته شود؛ ارتباطات اقناعی یا اغواگرانه. به‌طور قطع، ارتباطات مبتنی بر اقناع و در جهت اقناع مخاطبان، با عدالت سازگار است و می‌توان از مهم‌ترین شاخص‌های رعایت عدالت زبانی در یک رسانه، به‌کارگیری زبان اقناع‌گرایانه و نه اغواگرایانه دانست.

ارتباطات اقناع‌محور، تلاش در جهت متقاعد کردن مخاطب است و در مقابل، اغوا تلاش برای واداشتن دیگران به انجام دادن کارها است به گونه‌ای که گویی بر اساس تمایل خود انجام داده‌اند. در حالی که در واقع، بر اساس تحریک عوامل بیرونی دست به اقدام زده‌اند. حداقل مقدمه و پیش‌شرط اغوا، تلّون یا به عبارت بهتر، مداهنه به وسیله تلّون است به این معنی که مخاطب را در شرایطی قرار دادن که خود و چیزها را از زاویه دیگری در ظاهر مقبول‌تر دیگری، نگاه کند که البته مستلزم تغییر دیدگاه است. در حالی که سازو کارهای اقناع و متقاعدسازی، عمدتاً در راستای خطوط استدلالی اثر می‌کنند، در مقابل، اغوا به جای تکیه بر حقیقت یا اعتبار استدلال‌ها، بیشتر از ظاهر واقعیت و اعتمادپذیری ظاهری اغواکننده بهره می‌گیرد. در ارتباط اغوایی، تلاش در جهت سوء استفاده از رابطه‌ای که بین گوینده و مخاطب ایجاد شده یا برقرار است ایجاد شود، صورت می‌گیرد.

در واقع واژگان این ظرفیت را دارند که به مثابه ابزار قدرت و فریب استفاده شوند، اما هرگز نباید خود واژگان را شر یا مسموم دانست. مسئولیت هرگونه آسیبی که بر اثر استفاده از برخی ابزارهای بیان، پدید می‌آید، به عهده خود کاربران زبان است، کسانی که قادر به تغییر دادن واقعیت نیستند، تلاش می‌کنند از طریق راهبردهای تفسیری، دریافت فهم و تشخیص مخاطبان خود از واقعیت را تغییر دهند. واقعیت را نمی‌توان با توصیف آن تغییر داد، بلکه نگاه مخاطب به واقعیت و تفسیر او را می‌توان با ابزارهای ارتباط اقناعی کنترل کرد (Sornig, 1989: 96).

نقش واژگان و پاره‌گفتارهای زبان‌شناختی، حتی در جنگ‌های بین کشورهای مختلف بسیار حائز اهمیت است: کاربرد سانسور و نیز پروپاگاندا از رایج‌ترین کاربردهای پاره‌گفتارها و واژگان در جنگ‌ها، ایجاد آمادگی برای جنگ‌ها نیز در دوران صلح بوده است؛ بسته به اینکه پاره‌گفتارها باعث ایجاد یأس و ناامیدی یا شور و حماسی یا ترس و وحشت شده‌اند، در فرایندهای مذکور، تأثیرگذار بوده‌اند. یکی از لوازم دستیابی به تأثیرات گسترده در به‌کارگیری واژگان در پروپاگاندا در سطح گسترده، ظهور رسانه‌های جمعی در اواخر قرن ۱۹ بود. استفاده از پروپاگاندا در قالب واژگان و تصاویر در طول جنگ جهانی اول، در آثار زیادی در این باره به دقت مستند شده است. مقایسه بین انگلیس و رایش آلمان نشان می‌دهد که پروپاگاندا در داخل و انگلیس، بسیار اثربخش‌تر از پروپاگاندا در آلمان بود. دولت انگلیس توانست از طریق استفاده از اخبار اثربخش از جبهه، مردم را در خصوص اهداف خود در جنگ اقناع کند (Brekele, 1989: 83). باید توجه داشت که موارد یاد شده، نمونه‌هایی از کاربرد زبان به شمار می‌آیند و بحث از عدالت زبانی، بسیار فراتر از صرف به‌کار نرفتن واژگان تبعیض‌آلود یا جملات ناعادلانه در ارتباطات رسانه‌ای است. در واقع، در صورتی که ساخت زبانی رسانه، بر مبنای عدالت باشد آنگاه می‌توان از تحقق عدالت زبانی در رسانه سخن به میان آورد.

نتیجه گیری

زبان، مهم ترین ابزار رسانه ها برای ارتباط با مخاطبان خود است؛ اما این ابزار به دلیل اینکه خنثی و شفاف نیست، و در انعکاس واقعیات، به مثابه یک آینه عمل نمی کند، بلکه آن ها را همراه با دخل و تصرف باز می نمایاند، سوء کارکردهای زیادی در رسانه ها پیدا کرده است و در نتیجه در موارد زیادی اعتماد مخاطبان را به رسانه ها کاهش داده است. به هر میزان که در رسانه از زبان به نفع مخاطبان و در جهت آگاهی بخشی به آن ها و اقناع مخاطبان — و نه اغوا و مسحور نمودن آن ها — به کار رود، رسانه از آفت ها و آسیب های مربوط به استفاده تبعیض آمیز، سودجویانه و استثمارجویانه از زبان به دور خواهد بود. محقق شدن چنین رویه ارتباطی در قبال مخاطبان، احساس عادلانه بودن زبان یک رسانه، به معنی عاری بودن از تبعیض، تحقیر، افترا، فریب و ... را در مخاطبان ایجاد خواهد کرد و در بلندمدت، باعث افزایش اعتبار رسانه به مثابه منبع اطلاعات و آگاهی نزد مخاطبان خود خواهد شد.

منابع

- ابومحبوب، احمد. ساخت زبان فارسی، نشر میترا، ۱۳۸۷.
- اندرسن هال، رابرت. زبان و زبان شناسی، ترجمه محمدرضا باطنی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- باطنی، محمدرضا. الف، پیرامون زبان و زبان شناسی، نشر آگه، ۱۳۸۵.
- باطنی، محمدرضا. ب، نگاهی تازه به دستور زبان، نشر آگه، ۱۳۸۵.
- باطنی، محمدرضا. مسائل زبان شناسی نوین، نشر آگه، ۱۳۸۷.
- بی من، ویلیام. زبان. منزلت و قدرت در ایران، ترجمه رضا مقدم کیا. نشر نی، ۱۳۸۶.
- چندلر، دانیل. مبانی نشانه شناسی ترجمه مهدی پارسا، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷.
- سوسور، فردینان. درس های زبان شناسی همگانی، ترجمه نازیلا خاخالی، نشر فرزانه، ۱۳۸۵.
- شعیری، حمیدرضا. مبانی معناشناسی نوین، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- شعیری، حمیدرضا. تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
- فرکلاف، نورمن. تحلیل انتقادی گفتمان، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، ۱۳۷۹.
- کلدون، مارک. در راستای ارائه یک نظریه اخلاقی در خبرنگاری برای مقاومت در برابر تحلیل ایدئولوژیکی ترجمه مهناز کربلایی صادق و افسون عبدی راد- در زبان شناسی و رادیو به کوشش لیلا رضایی، دفتر پژوهش های رادیو، ۱۳۸۶.
- لاینز، جان. مقدمه ای بر معناشناسی زبان شناختی، ترجمه حسین واله ۱۳۸۳.
- مولوی بلخی. مولانا جلال الدین، دوره کامل مثنوی معنوی، نشر طلوع، ۱۳۷۹.
- نیومایر، فردریک. جنبه های سیاسی زبان شناختی، ترجمه اسماعیل فقیه، نشر نی، ۱۳۷۸.
- ون دایک، تئون ای. مطالعاتی در تحلیل گفتمان؛ از دستور متن تا گفتمان؛ از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی، ترجمه گروه مترجمان، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، ۱۳۸۲.
- یورگنسن ماریان و فیلیپس، لوئیز. نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، نشر نی، ۱۳۸۹.

- Brekele, Herbert. *War with Words* at "language, power and Ideology" 1989.
- Forest, Heather. *The Power of Words: Leadership, Metaphor and Story* Proceedings of 8th Annual International Leadership Association (ILA) Conference, Leadership at the Crossroads, 2_ 5 Nov. 2006, Chicago, IL. CD_ ROM. College Park, MD: ILA, 2007.
- Lakoff, G., & Johnson, M. *Metaphors We Live by*. Chicago: University of Chicago Press, 2003.
- Potter, Jonathan and Wetherell, Margaret. *Discourse and Social Psychology: beyond attitudes and Behavior*, Sage publications, 1987.
- Rapely, Tim. *Doing Conversation, Discourse and Document Analysis*, Sage, 2007.
- Schiffman, Harold F., *Linguistic culture and Language Policy*, Routledge, 2002.
- Soring Karl. *Some remarks on strategies of persuasion in "Language, Power and Ideology"*, Wodak, Ruth (ed). 1989.
- Thomas, linda and Wareing, shan, *Language Society and Power: an Introduction*, London and New York, Routledge, 2005.
- Thomas, linda and Wareing, shan. Singh, Ishtal; Stilwell Peccei, Jean; Thornborrow, Jones, Jason, *Language, Society and Power*, London and New York, routledge, 2004.
- Wodak, Ruth. introduction at Wodak, Ruth (ed) "*Language, Power and Ideology*" Amsterdam/Philadelphia, John Benjamins publishing Company, 1989.